

در مَثَل مناقشه نیست





- سرشناسه : مومنی، زهرا بیگم، ۱۳۳۴-
عنوان و نام پدیدآور : در مثل مناقشه نیست/ زهرا بیگم مؤمنی؛ ویراستار فرزانه نوری.
مشخصات نشر : قزوین: شمع آوید، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری : ۱۴۹ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ سم.
شابک : 978-622-98837-3-0
وضعیت فهرست : فیپا
نویسی
موضوع : ضرب المثل‌های قزوینی
موضوع : Proverbs, Qazvini
رده بندی کنگره : PIR۲۳۲۲
رده بندی دیویی : ۸۵۴/۹۳
شماره : ۸۵۱۹۶۳۵
کتابشناسی ملی :
اطلاعات رکورد : فیپا
کتابشناسی :
کد پیگیری : ۸۵۱۷۳۶۴

در مَثَل مناقشه نیست

زهرا بیگم مؤمنی



در مثل مناقشه نیست

گردآوری و تألیف: زهرا بیگم مؤمنی

ویراستار: فرزانه نوری

حروف چینی و صفحه‌آرایی: انتشارات شمع آوید

طراح جلد: رامین خوشنما بهرامی

چاپ و صحافی: مهرگان

چاپ اول: ۱۴۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۸۳۷-۳-۰

شمارگان: ۱۰۰ جلد

قیمت: ۵۸۰۰۰

انتشارات شمع آوید

کد نشر: ۱۶۰۹

تلفن: ۰۹۱۲۱۸۲۷۵۲۵ - مدیر مسئول: محسن ساکنی

ایمیل: shameavid.pub@gmail.com

فروشگاه فروش کتاب: قزوین، خیام شمالی، نبش کوچه رفیعی، کتاب سیسا

تلفن مرکز فروش: ۰۲۸-۳۳۳۴۹-۶۳ - واتساپ: ۰۹۲۱۲۵۳۸۰۷۳ - اینستاگرام: [insta:sisabook](https://www.instagram.com/insta:sisabook)

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات شمع آوید محفوظ است.

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره

در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

پیشگفتار

به نام خدا

از آنجائی که ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و کنایات عامیانه، کم‌کم و به‌مرور ایام از اذهان نسل‌های جدید پاک شده و به دست فراموشی سپرده می‌شود، سعی کردم آنها را همان گونه که از افواه تودهٔ مردم و بعضاً از گذشتگان خود با همان لهجهٔ عامیانه که شنیده‌ام، ثبت و ضبط کنم تا از گزند نابودی در امان بمانند. هرچند که بعضی از آنها با کلمات نه‌چندان خوش‌آیند و شاید هم به‌ظاهر ناپسند درست شده‌اند؛ ولی دارای مفاهیم و مصادیق زیبا و پرمعنی می‌باشند، زیرا قدما خواسته‌اند با به کار بردنشان به مناسبت‌های مختلف، آنها را جذاب‌تر و دلنشین‌تر جلوه دهند و چه‌بسا که فرح و شادی شنونده را هم سبب شوند.

در جمع‌آوری این ضرب‌المثل‌ها علاوه بر شنیده‌های خود در طی سالیان دراز از تنها کسی که کمک گرفته‌ام؛ همسرم آقای احمد کیانفر می‌باشد که بدین‌وسيله یاد ایشان را گرامی می‌دارم.

زهره بیگم مؤمنی

دبیر بازنشسته ادبیات

مقدمه ویراستار

مَثَل لغتی است عربی به معنای داستان که معادل فارسی آن مَثَل می‌باشد. مثل به عنوان گونه‌ای بیان، سخنی است روشن که به قصه‌ای پندآموز اشاره می‌کند. به همین سبب، دریچه‌ای است به فرهنگ و ادبیات مردم. تاریخچه مثل به دوران قبل از کتابت می‌رسد و سینه‌به‌سینه در زبان و گویش مردم، سوار بر اقبال عمومی سفر کرده است و همچنان به تناسب زمان، در حال تولد است. پرداختن به "مثل" مستلزم یک کار پژوهشی درازمدت می‌باشد که امثال و حکم دهخدا، فرهنگ عوام امیرقلی امینی، فرهنگ عامیانه مردم صادق هدایت و کتاب کوچه احمد شاملو از نمونه‌های فاخر آن می‌باشد. کتاب حاضر حاصل تلاش معلمی است که مَثَل‌های رایج در شهر قزوین را گردآوری نموده‌اند. امید آنکه در پژوهشی ژرف از سوی دوستداران این شیوه ادبی، ریشه‌های داستانی هر یک بازنمایی شود.

فرزانه نوری

کتاب فهرست

- مَثَلها و کنایات ۹
- واژه‌ها و اصطلاحات ۶۹
- نام محلات قدیم قزوین ۱۳۷
- قصه ۱۳۹
- داستان ۱۴۳
- اعضای بدن انسان ۱۴۷



دروازه تهران قدیم - قزوین

مَثَل‌ها و کنایات



سرای سعدالسلطنه - قزوین

در مثل مناقشه نیست

✚ ابر شو، نَبَار

✚ اُجَاقش کوره

✚ اَجَلُ برگشته می میره نه بیمار سخت

✚ احمدک اوستا نرفت وقتی هم که رفت آدینه بود

✚ آدم از روی باز تُو مِرَد نه از دَر باز

✚ آرزان خَری، اَنبان خری

✚ ارّه دادن و تیشه گرفتن (دائم دعاکردن)

✚ ارّه، اورّه حَسَن کوره (اشاره به مهمان های ناخوانده و صاحبخانه)

ناراضی)

✚ از این امامزاده مُعْجِزی برای ما نیست

✚ از این نَمَد کُلاهی برای ما نَمِشَد

✚ از آب خزینّه دوست مِطَلَبَد

✚ از آب کره می گیرد

مش‌ها و کنایات

✚ از بس زرنگ است شبکی^۱ گوگال^۲ توی زغالدان پیدا میکند

✚ از بس مار خوردست آفعی شدست

✚ از بس مردم قارقارش کردند (سرزنش کردند)

✚ از بیجی خودش زد است به گیجی

✚ از تو به یک اشاره از ما به سر دویدن

✚ از چشمام آتش درآمد (ناراحت شدم)

✚ از حول آش افتاد تو دیگ

✚ از خرس مویی

✚ از دارِ شفا^۳ دو دانگ دارد (خُل و چل است)

✚ از درِ مِزنی از دیوار میاد

✚ از دماغ فیل افتادست

✚ از دندهٔ چپ بلند شدست

۳. دار الشفا

۲. سوسک

۱. شبانه

در مثل مناقشه نیست

از دور دس^۱ به آتش دارد

از دور دل مِبرد، از نزدیک زَهله^۲

از دولت مردان است، آسیاب بگردان است

از دیوار شکسته، زن سَلیطه و سگ درنده باید ترسید

از سر همسایه مو کندن آسان است

از سرگذشته طیب است

از سُفره درویش چه یک نون وِردارند چه یک نون بذارند

از شلوغی سگ صاحبش نمشناخت

از کار کَرَم خیزد و دیزی پُر آبگوشت

از کاه کوه مِسانند

از کُنِ کیفی اومدست

از گلِ هم در آمدن (از عهده هم برمی آیند)

از هستی مِکُند مَسْتی

۱. دست

۲. زهره

مش‌ها و کنایات

- ✚ از هولِ آش افتاد تو دیگ
- ✚ از یک سوراخ دو بار گزیده شدن
- ✚ ازدواج مثل هندوانه سر و ته بستست
- ✚ اسبِ پیش‌کشِ دنداناشِ نَمِشْمُرِن (ند)
- ✚ اصل کار بهرِ روآست، کچلی زیرِ موآست
- ✚ الاغ سواری یه عیب است، پیاده شدنش چند عیب
- ✚ افاده‌ها طَبَقِ طَبَق، سگّا^۱ به دُورِش وَقِّ وَقِّ
- ✚ اگر برای همه گوش بود، برای شما چشم بود
- ✚ اگر برای هوسه همین یه دَفَه بس است
- ✚ اگر دستِت تا آرنجِ عسلی کنی، گازِ مِگیرد
- ✚ اگر صد متر طویله بسازند باز دُمِش بیرون است
- ✚ اگر علی ساربان است، مِداند شُتْر کجا بخواباند
- ✚ اگر کُلام^۲ بیفتد آنجا با قَمِیشم^۳ وَر نَمِدارم

۱. سگ‌ها

۲. کلاه‌هم

۳. نپی توخالی

در مثل مناقشه نیست

✚ اگر ما شانس داشتیم، اسممان مداشتند شانسعلی

✚ اگر میخوای ببری از گوشت ران ببر، نه از دنده

✚ اگر مدانی، چرا خرّ وُرّ وُرّ میرانی

✚ ایشالا با سلامتی کنار بری. (زایمان بکنی)

✚ انگار به فلان جای گربه مَلْهَم^۱ مِذارَد: خیلی آهسته کار می کند

✚ انگار به گوش خرّ یاسین مخوانند

✚ انگار خرّ به نعل بندش نگا^۲ مکنَد

✚ انگار سَرِش توی اندرونش بریدند

✚ اوسارِش^۳ دادست دَسْتِ فلانی

✚ اوسارِش^۴ سر خودش است

✚ اول برادریت ثابت کن / بعد توقع ارث داشته باش

✚ اونوقتی که جیک جیک مستانت بود، فکر زمستانت نبود؟

۳. افسار : اختیار

۴. افسار

۱. مرهم

۲. نگاه

مش‌ها و کنایات

- ✚ ایز مورچه رَ وَرِ مِدَارِد
- ✚ این از نیامدن حاصل، اینم از باد مَفَاصِلِ
- ✚ این امامزاده کور مِکند اَمّا شفا نَمِدَد
- ✚ این حرفا برای فاطمی تو مَمان نَمِشَد
- ✚ این حَسَن تا اون حَسَن صد گَز رَسَن
- ✚ این دَسش^۱ به اون دَسش مِگه کار نبین
- ✚ این دلِ رَمیدهٔ ما / اینم دَرِ زدنِ گَریه
- ✚ این شتر درِ خانه همه مِخوابد
- ✚ این قدر جام تنگ است که در آن عَسَلَه بَسَدو جا نمی‌گیرد
- ✚ اینقدر دارد صَنَم که یادش نمیاد یاصنم (یاسمن)
- ✚ اینهمه چَریدی، کو دُنبَت
- ✚ آب از دست فلانی نَمِچَکَد
- ✚ آب از سر چشمه گِلِ آلود است

۱. دستش

در مثل مناقشه نیست

آبِ اُفتادست دَسِ^۱ یزید

آبِ انداختست توی چوب

آب به روده گرفتن

آبِ پاکِی رِختم^۲ رو دستش

آب توی چوب^۲ انداختن

آب رفته به چوب برنمگردد

آبِ شب و خوابِ روز معده خراب می کند / بیوه زن بچه دار

خانه خراب می کند

آب که از سرِ ما گذشت، چه یک و چه چند و چه

آب نیست، و گرنه شناگر ماهری تسن

آدم خوش معامله، شریک مالِ مردم است

آدم دروغگو، کم حافظه میشد

آدم گدا، همش ادا

۱. دست

۲. ریختم

۳. جوی

مش‌ها و کنایات

آدم گرسنه، سنگ سیا رم^۱ مِخورد

آدمیزاد از سنگ سخت‌تر است، از شیشه نازک‌تر

آراش با من کوک است

آسته^۲ برو آسته بیا که گربه شاخِ نزند

آستین پلوخور

آش کشک خالتست بخوری پات است نخوری پات است

آشیم ندارد اِشکینه / گوزم درختِ مِشکند

آفتابه پُر کن مسجد شاه (کنایه از آدم بی سر و پا)

آفتابه لگن هفت دست شام و نهار هیچی

آقا قوز قوزیم ببالاش

آلبالو گل کند چهارده سالش است

آلو بیا به گلو

آلو توی دهنش نَمِخِسد

۲. آهسته

۱. سیاه راهم

در مثل مناقشه نیست

- ✚ آن سبو بشکست و آن پیمانہ ریخت
- ✚ آن قدر چیزی نداد کہ کور بگد شفا
- ✚ آنکہ بہ ما نریدہ بود / کلاغ کُن دریدہ بود
- ✚ آہ ندارہ تا با نالہ سودا کند
- ✚ با پنبہ سر بریدن
- ✚ با حلوا حلوا دَہن شیرین نَمِشد
- ✚ با دست مِرَند عقب، با پا مِکشد جلو
- ✚ با دُمش گردو مِشکند
- ✚ با زبانش مارَ از سوراخ بیرون مِکشد
- ✚ با سیلی صورتش سُرُخ نگہ داشتست
- ✚ با طناب کسی توی چاہ رفتن
- ✚ با کدخدا بساز دَہ بچاب
- ✚ با کسی پُف پُف رفتار کردن
- ✚ با یک کیشمیش گرمیش مِشد، با یکم غورہ سردیش

مش‌ها و کنایات

با یه دست دو تا هندوانه نمِشد وِرداشت

با یه مَن عَسَلِ نَمِشَد خوردش (به آدم تلخ و بداخلاق می‌گویند)

بادآورده رَ باد مِبرد

بادِ بُروت کردن

باد شکم خالی کردن: بلوف زدن

بادمجان باد دارد، گوجه نزول دارد، قزوين فُضول دارد

باران اومد^۱ تَرَکاً^۲ به هم رفت

باریک مَرِیسَد: مریض است

بالا بندازی سَبیل است، پایین بندازی ریش است

بالاخره یه روز گذر پوست به دَبَاغ‌خانه میفتد

باید اینور اونور نَگا^۳ کنی، باد از خودت سِوا کنی: اول به حرفت

فکر کن، بعد به زبان بیاور

باید یه نون بخوری ده تا هم صدقه بَدی که چنین شانسی

۱. آمد

۲. تَرَک‌ها

۳. نگاه

در مثل مناقشه نیست

نصیبت شده

بچه‌داری، پای‌داری

بچه‌گوغال از دیوار بالا مرفت مادرش میگفت قربان دست‌وپای

بلورت

بخور و بخواب کارمست خدا نگهدارمست

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد / یا طاق فرود آید و یا قبله کج

آید

بدبختی که باز آید / گوز وقت نماز آید

برِ خَرِ مُراد سوار شدست

برای کسی تره هم خرد نمکند

برای پول سگ میزند

برای تشفای دل کسی (برای دلخوشی دل کسی)

برای کسی بمیر که برات تب کند

برای مصلحت روزگار پشت خَر باید بوسید

مثل ها و کنایات

✚ برای هر دیزی شکسته‌ای، یه خُله قاپاق^۱ پیدا مشد

✚ برای یه نفر بمیر که برات تَب کند

✚ برین توی باغی که کلیدش میوانه^۲ باشد

✚ بُز را غم جان است و قصاب را غم گوشت

✚ بُزِ گِرُل از سرچشمه آب مخورد

✚ بُزک نمیر بهار میاد / خریزه با خیار میاد

✚ بزور بزور نَمِرَم به گور

✚ بمیرِ بَدَم

✚ بَند ما رَ^۳ آب بُردست

✚ به آب نرسیده تومانت^۴ درنیار

✚ به بود بودک گفتند چرا اینقدر لانتَ عوض مِکُنی؟ گفت: بو مِدَد.

گفتند: پشتت عوض کن.

۱. دَرِ دیزی

۲. هیزم

۳. ما را

۴. تنبان

در مثل مناقشه نیست

به چاک قباش بر خورد

به چوب هر دو سر گوین مماند

به چینی بندزده مماند

به خاطر یه بی نماز در مچَد نمیندند

به خیالش علی آبادم شهر است

به در مگد دیوار بشند

به سگ حسن دله مماند

به شکار مگد بدو، به تازی مگد بگیر

به قالی کرمان مماند، هر چی پا مخورد بهتر مشد

به کچل گفتند چرا مو نداری؟ گفت: من از این قرتی بازی

خوشم نمیاد

به پشتش مگد بو مدی، با من نیا: کنایه از آدم مغرور

به گاو پیشانی سفید مماند

۱. بازی‌ها

مش‌ها و کنایات

به گربه گفتند گهت درمان است، زود رُوشِ پوشاند

به گربه کور مماند

به گربه مرتضی علی مماند، هر جور بندازی چار دست‌وپا میاد

زمین

به گنجشک گفتند منار به پشتت گفت: یه چیزی بگو بگنجد

به گوز بعد از طارت^۱ مماند

به گوش گفتند چرا بزرگ نمیشی؟ گفت: از بس حرفای

جورواجور میشنم (می‌شنوم)

به ما رسید پنبه رسید

به مال مفت چو رسیدی هلاک کن خود را

به ماه میگد تو درنیا من درمیا

به مرگ گرفتست که به تب راضی بشد

به من برات شدست

۱. طهارت

در مثل مناقشه نیست

به مهمان را^۱ مدد، توشه نمدد

به هندوانه شب یلدا ممانیم، پوستمان کلفت است و اندرونمان

پوک

بی پیر خرابات مرو

بی مایه، فطیر است

بی بی از بی چادری خانه نشین است

بی پولی است حلقه بگوش فلک کند

بیرونمان مردم مگشد، آندرونمان خودمان

پا بزَن پاچه بخور / آش بازارچه بخور / آش بازارچه شور است /

چشم دشمنات کور است: (برای بچه نو پا خوانده می شد)

پا توی کفش کسی کردن

پاق گدَر یاق اُسَن

پُشت گوشش زرچوبه مالیده است